



تأثیر عصیبت قبیله‌ای در حبس ادیبان عرب

مرضیه آباد - مدرس

مقدمه:

پدیده «زندانی کردن» که در ادبیات عرب بیشتر با دو لفظ «حبس» و «سجن» می‌آید در اصل می‌بایست کیفر جرم باشد؛ اما تاریخ همواره شاهد خروج زندان از این اصل بوده است؛ و از آنجا که انسانهای فرهیخته بیش از دیگران در معرض حبس به دلایل فرعی قرار داشته‌اند، بر آن شدید تا تأثیر «عصیبت» را در حبس ادیبان و شاعران عرب که از مهمترین عناصر تبلیغاتی عصر خود چه در دوران جاهلی و اموی و یا دوره‌های بعد بوده‌اند، مورد بررسی قرار دهیم؛ زیرا چنانکه اشارت رفت، علاوه بر جرمهای معمول که باعث زندانی شدن افراد و حبس آنها می‌شد عوامل فرعی دیگری از جمله عصیبت در سوق دادن انسانها به ظلمت زندانها موثر بوده‌اند.

این منظور در مورد معنای لغوی عصیبت می‌گوید: «ان یدعوالرجل الی نصره عصیته و التآلب معهم علی من

یناویهم ظالمین او مظلومین»^(۱) و «عصبة: خویشاوندان پدری هستند»^(۲) اما قبیله، واحد اجتماعی جامعه جاهلی است که هر یک از اعضای آن بر این باور بودند که همگی فرزندان یک پدر هستند؛ بنابراین هر قبیله، خانواده بزرگی به شمار می‌رفت که تمایزی میان اعضای آن نبود و همه هدفی واحد را دنبال می‌کردند که عبارت بود از حفظ خانواده از هر عیب و نقصی^(۳). این گونه احساس یگانگی را عصیبت گویند. بر این احساس سنتهایی مترتب می‌شد که به منزله قانون اساسی بود و سیاست داخلی و خارجی قبیله را تعیین می‌کرد^(۴).

بنابراین، هرگاه بر یکی از اعضای قبیله ستمی روا می‌شد یا ننگی دامن وی را می‌گرفت، شامل همه اعضای آن می‌شد؛ از این رو همگی به خروش می‌آمدند و در گرداب جنگ فرو می‌رفتند، و اگر یکی از ایشان افتخاری کسب می‌کرد، گوش فلک را از بوق و کرنای آن کر می‌کردند؛ چنانکه اهانت به فرد اهانت به همه اعضای قبیله و ستایش یکی از آنها ستایش همگان بود. این سنت یا احساس، همان چیزی است

که از رهگذر شناخت آن به تأثیر عصیبت در حبس ادیبان و شاعران رهنمون می‌شویم زیرا در حقیقت آنچه موجب حبس آنان می‌شد نتایج همین احساس بود؛ هر چند عوامل ظاهری دیگری مانند قتل، هجو و نظایر آن باشد.

عصیبت قبیله‌ای، مراحل مختلفی از شدت و ضعف، و وسعت و محدودیت را پشت سر گذاشت. در عصر جاهلی محدود به عشیره یا قبیله بود اما در عصر اسلامی قبایلی را در بر می‌گرفت که تصور می‌کردند از اصل واحدی منشعب شده‌اند. بنابراین پس از سپری شدن دوره جاهلی و صدر اسلام عصیبت‌هایی همچون: قحطانی و عدنانی، یمنی و

۱- لسان العرب، ج ۱، قم، نشر ادب الحوزة،

۱۴۰۵هـ، ۱۳۶۳ش، ماده عصب

۲- همان

۳- یوسف خلیف، الشعراء الصعاليك فی العصر الجاهلی، دارالمعارف، مکتبة الدراسات الأدبية،

ص ۹۰ و پس از آن

۴- همان

مضری، و ربیعی^(۱) و قیسی^(۲) به وجود آمد که در دوران جاهلی و اموی بسیار شدید بود و در دوران عباسیان به ضعف گرایید و هنوز قرن سوم به نیمه نرسیده بود که به سبب آمیزش نژادی و فرهنگی و غلبه بیگانگان، عصبیت قبیله‌ای تأثیر فعال خود را در زندگی سیاسی و اجتماعی از دست داد.

و اما عصبیت قبیله‌ای به عنوان عاملی در حبس ادیبان، در مظاهر زیر جلوه‌گر می‌شود:

الف - جنگ میان قبایل: زندگی مردمان عصر جاهلی سلسله‌ای از جنگهای پایان ناپذیر میان قبایل متخاصم بود به منظور کسب روزی، دفع حمله دشمن، انتقام، اعاده حیثیت و اعلان قدرت.

اما این انگیزه‌ها هر چند متفاوت، دارای نقطه مشترکی هستند که همانا محافظت از پیکره‌ای واحد به نام «قبیله» است؛ پیکره‌ای که از فرد حمایت می‌کند و فرد نیز از آن؛ زیرا هر دو از یک اصل هستند.

این جنگها از نظر شدت و تعداد جنگجویان در یک سطح نبودند؛ برخی میان تعداد اندکی از مردان دو طرف روی می‌داد و اثر آن از مجروح شدن یک یا چند نفر تجاوز نمی‌کرد، اما گاهی همه مردان دو قبیله در مقابل هم صف‌آرایی می‌کردند؛ در این هنگام جنگ شدت می‌یافت و کشتگان و اسیران و مجروحان فزونی می‌گرفت. قبیله پیروز، اموال مقهورین را به غنیمت می‌برد و خودشان را به اسارت می‌گرفت. اسیران مرد را به

بند می‌کشیدند و تا تعیین سرنوشت نگه می‌داشتند؛ چنانکه برای عبدیغوث بن صلاء حارثی پیش آمد. او شاعری قهرمان از بزرگان قوم خویش بود و فرماندهی آنان را در جنگ با تمیم به عهده داشت و در همین جنگ به اسارت در آمد و کشته شد.^(۳)

شعله این جنگ را قوم عبدیغوث، قبیله مدحج، که از عرب جنوب بودند، به طمع غنیمت برافروختند. داستان از این قرار است که کسری، بنی تمیم را سرکوب کرد و جنگجویان آنان را کشت و اموال و زنان و کودکانشان بر جای نهاد پس آتش حرص و طمع، کینه دیرینه را در دل مدحج بیدار گشت؛ نیروهای خویش را گرد آوردند و قبایل دیگری نیز از یمنیان به آنان پیوستند و قصد بنی تمیم کردند.

آنگاه که خبر به بنی تمیم رسید، آماده کارزار شدند. جنگ در گرفت و مدحج و هم‌پیمانانش شکست خوردند. فرمانده مدحج در این روز عبدیغوث بن صلاء بود که به اسارت جوانی از عبد شمس درآمد. او صد شتر به آن جوان داد تا او را به یکی از بزرگان تمیم تسلیم کند می‌آداکه سعد و رباب که کینه وی به دل داشتند او را به چنگ آوردند؛ اما سعد و رباب که در این جنگ یکی از قهرمانان خویش را از دست داده بودند، از قضیه آگاهی یافتند و جز به کشتن او راضی نشدند و سرانجام او را به کین قهرمان خویش کشتند.^(۴)

پسیند خویشاوندی مانع انشعاب اعضای قبیله و جنگ میان آنان نمی‌شد، چنانکه مانع ورود بیگانگان نیز به داخل قبیله نمی‌شد. ورود بیگانگان به قبیله از

سه طریق امکان پذیر بود: حلف، ولاء و جوار^(۵).

هرگاه فردی به یکی از این سه طریق به قبیله می‌پیوست، حقوق و وظایفی چون دیگر اعضای قبیله

۱- نسب شناسان عدنان را به دو شاخه بزرگ ربیعه و مضر تقسیم کرده‌اند. میان آنان عداوت شدیدی بود که قرن‌ها به طول انجامید و کار به آنجا کشید که اغلب ربیعه برای جنگ مضر، با یمنها هم پیمان می‌شد. (احمد امین، فجرالاسلام، الطیعة الحادیة عشرة، بیروت - لسان، دارالکتب العربی، ص ۸)

۲- مشهورترین قبیله مضر است که گاه به سبب شهرت اسم قیس بر غیر از یمنیان اطلاق می‌شود (همان)

۳- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، الطبعة الأولى، بیروت - لبنان، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ هـ، ۱۹۸۶ م، ج ۱۶، ص ۳۵۵، داستان روز گلاب

۴- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۵۴-۳۶۰

۵- ولاء: اعم از حلف و جوار است. ابن الاعرابی گفته است: «ابن العمّ مولی و ابن الأخت مولی و الجار و الشریک و الحلیف؛ جعدی گوید:

مولى حلف لاموالی قرابة

ولكن قطينا یسالون الأناویا

و عرب می‌گوید: هم خلفاء لأبناء عمّ و فرزندق می‌گوید:

فلوكان عبدالله مولى هجوته

ولكن عبدالله مولى موالیا

زیرا عبدالله بن ابی اسحاق مولای حضر میان بود و آنان خلفای بنی عبدشمس بن عبدمناف. (ابن

منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ماده «ولی»)

داشت.^(۱) در سرگذشت ابوالطمحان قینی (حدود ۸۳۰ هـ) آمده است که او در «جدیله»، شاخه‌ای از قبیله طی، ساکن بود. در آن زمان طائیان به دو دسته، جدیله و غرث تقسیم شدند و جنگ معروف «حرب الفساد» را به راه انداختند. در این جنگ ابوالطمحان به اسارت دو نفر غوثی در آمد. او قصیده‌ای سرود و بجیرین اوس بن حارثه را به یاری طلبید و بجیر با پرداخت فدیله جان وی را خرید.^(۲)

قطامی (حدود ۸۱۳۰ هـ) مسافری دیگر از قافله شاعران است که نزدیک بود قربانی جنگهای ناشی از عصیبت شود. او در جنگی که میان قیس عیلان و تغلب روی داد به اسارت در آمد و اگر زفرین^(۳) الحارث الکلابی (حدود ۸۷۵ هـ) او را در نمی‌یافت، قیسیان او را می‌کشتند. زفر که جان وی را خریده بود بر او منت نهاد و صد شتر به او هدیه کرد^(۴) و قطامی قصاید بسیاری در مدح وی سرود که از جمله قصیده‌ای که در آغاز آن می‌گوید:

أَكْفَرًا تَغْدِرُ الموت عَنِّي

وَيَغْدِرُ عَطَائِكَ لِإِمَانَةِ الزَّيْنَعَا^(۵)

ابوالفرج ضمن سرگذشت قطامی سلسله‌ای از جنگهای متوالی را بین دو قبیله شرح می‌دهد که هر دو طرف بنا بر خوی جاهلی خویش در امواج کوبنده آن فرو رفتند، بدون این که چیزی آنان را باز دارد و این امر نشان می‌دهد که ضعف دولت مرکزی در این برهه از زمان سبب شده بود که هیچ گونه اقتداری بر قبایل نداشته باشد زیرا از سیر حوادث می‌توان دریافت که این جنگها در دوران تحصن

زفر در قرقیسیاء و در دوران زمامداری مصعب بن زبیر، قبل از این که عبدالملک بن مروان در سال ۶۵ زمام امور را به عهده گیرد، روی داده است، زیرا در ضمن بعضی حوادث نام مصعب دیده می‌شود.^(۶) این دوران در تاریخ امویان به آشفتگی و هرج و مرج مشهور است.

از سوی دیگر امویان به جای دین رابطه نژادی را وسیله پیوند میان انسانها قرار دادند و عصیبتهای خفته را در جان عرب بیدار کردند و جمعیت دین را از هم گسیختند و بر مسند قدرت نشستند اما به همین بسنده نکردند و از عصیبت سلاحی ساختند برای کوبیدن هرکس که از جانب او احساس خطر می‌کردند؛ گاهی عجم را با آن می‌کوبیدند و گاهی عرب را؛ و به این ترتیب هر از چندگاه گروهی را به جان دیگری می‌افکندند تا از شر آنان در امان باشند.

ب - هجاء: از زمانهای پیش شاعران سلاح هجا را برای سرکوب دشمنان خود از نیام بر کشیدند و عرب از تیغ تیز آن بیش از هر سلاح دیگری در هراس بود تا بدانجا که گاه زبان شاعر اسیر را با بندی می‌بستند. عبدیفوث بن صلاة حارثی که در اسارت بنی تمیم بود، می‌گوید:^(۷)

اقول وقد شَرَّوا لسانی بنسجة

امعشرتیم أطلقوا لي لسانيا^(۸)

تا زمانی که عصیبت در جانها ریشه داشت، هجا سلاح قدرتمند آن بود، زیرا هجای یکی از اعضای قبیله هجای همه اعضای آن بود، چنانکه دشمنی هجو شدگان منحصر به شاعر نبود بلکه شامل همه اعضای قبیله او می‌شد. به همین

۱ - حنظلة الشرفی یکی از اعضای بنی القین، شاخه‌ای از قضاعه، شاعری دلاور و بیاری مختر است. او در دوران جاهلی از ندیمان زبیرین عبدالمطلب بود. وی اسلام را درک کرده، و مسلمان شده، اما پیامبر ﷺ را ندید. (ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۳، ص ۵ و پس از آن) و عبدالقادر بن عمر البغدادی، خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، ج ۳، بیروت، دارصادر، ۱۲۹۹ هـ، ص ۴۲۶، و علی بن الطاهر ابی احمد الحسین، أمالی السيد المرتضی، ج ۱، الطبعة الاولى، قم - ایران، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ هـ، ص ۱۸۵ و پس از آن ۲ - ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۳، ص ۱۲-۱۳

۳ - وی امیری از تابعین از اهالی جزیره است. در زمان خود بزرگ قیس بود و همراه معاویه در صفین با علی ﷺ جنگید و در واقعه مرج راهط با ضحاک بن قیس فهری بود، و چون ضحاک کشته شد، به فرقیسیا گریخت و تا زمان مرگ، یعنی دوران خلافت عبدالملک بن مروان در آنجا موضع گرفت. (خیرالدین الزرکلی، الاعلام، الطبعة التاسعة، بیروت، لبنان، دارالعلم للملایین، ج ۳، ص ۱۹۹ - ۲۰۵)

۴ - ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، الطبعة الثانية، مصر، دارالمعارف، ۱۳۸۷/۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۷۲۳ و نیز ر.ک ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۴، ص ۲۱-۵۳

۵ - همان، ص ۴۴

۶ - ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۴، ص ۴۲ ۷ - ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۶۱

۸ - نسجه: قطعه بندی چرمین که به شکل بند کفش بافته میشود و بارها را بدان می‌بندند و نیز به معنای طناب است، لسان العرب، ج ۸، ص ۳۵۲

سبب هر بار که شاعری زبان به هجو فردی از قبیلهٔ دیگر می‌گشود، جرعه‌های فتنه درخشیدن می‌گرفت و اگر خردمندان قوم این جرعه‌ها را در نطفه خفه نمی‌کردند، طولی نمی‌کشید که دو طرف، رو در روی یکدیگر صف آرایی می‌کردند و به شیوه‌های گوناگون متناسب با اوضاع سیاسی با یکدیگر به کارزار می‌پرداختند. درست به همین علت بود که وقتی حطیثه زبرقان^(۱) بن بدر را (حدود ۴۵) هجو گفت و دشمن او از خاندان قریع را ستود، عمر او را در قعر چاهی زندانی کرد^(۲) و چون خواست او را آزاد کند، از او پیمان گرفت هیچ یک از مسلمانان را هجو نکند.

گاه خانواده‌هایی که از یک اصل و نسب بودند کارشان به دشمنی می‌کشید و یک طرف یا هر دو، هجو را وسیله سرکوبی طرف مقابل قرار می‌داد و برای این کار شاعری را به میدان می‌فرستاد و خود از دور اوضاع را به نظاره می‌نشست. یزید بن مفرغ حمیری (۶۹) که شاعر هم پیمان بنی‌امیه بود کارش به هجو عبّاد بن زیاد بن ابیه (۱۰۰هـ) کشید و اگر نفوذ یمنیان در دربار اموی نبود، مرگش حتمی می‌نمود.^(۳)

در اخبار آمده است: «چون سعید بن عثمان بن عفّان به حکومت خراسان رسید، از ابن مفرغ خواست او را همراهی کند وی نپذیرفت و با عبّاد بن زیاد بن ابی‌سفیان همراه شد اما مصاحبت عبّاد به مذاق وی سازگار نیامد.»^(۴)

از این رو اشعار بسیاری در هجو عبّاد سرود؛ عبیدالله بن زیاد او را به زندان

افکند و شکنجه‌های بسیار داد.^(۵)

رقابت دو خانواده عثمانی و زیادی در خاندان بزرگ اموی در این خبر به خوبی هویداست؛ به دلیل همین رقابت است که ابن مفرغ مصاحبت سعید را رد می‌کند و با عبّاد می‌رود؛ با اینکه به تندخویی و خشک طبعی عبّاد آگاه بوده است.^(۶)

عبید الله بن زیاد که با هوشمندی متوجه توطئه شده بود، در همان آغاز سفر، ابن مفرغ را نزد خود خواند و ناخشنودی خویش را از مصاحبت وی با برادرش، عبّاد اعلام کرد و در مورد سرانجام کار به او هشدار داد و از او پیمان گرفت که اگر عبّاد در رفتار با او سردی نشان داد، در مورد وی عجله نکند و قبل از هر چیز موضوع را به عبید الله بنویسد. ابن مفرغ در ظاهر پذیرفت، اما به قول خود عمل نکرد.^(۷)

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که چه زبانی در مصاحبت شاعر با عبّاد وجود داشته که عبید الله را چنین نگران کرده است و نیز باعث شد که او به عهد خود با عبید الله وفا نکند و قبل از اینکه عبید الله را خبر کند، عبّاد را هجو کند.

به نظر می‌رسد در پس این حوادث توطئه‌ای از پیش طراحی شده وجود داشت که شاخه عثمانی خاندان بنی‌امیه، طراحان اصلی آن هستند. مدح سعید بن عثمان و خاندانش در کنار هجو خاندان زیاد دلیلی محکم بر این مدعاست؛ اما این راز در حد حدس و گمان باقی نمی‌ماند؛ زیرا طول حبس و شکنجه‌های جانفرسا و نومیدی از یاری دوستان باعث می‌شود که شاعر راز از پرده برون افکند و به صراحت

اعلام کند^(۸):

لیت آتی كنت الحليف للخم
و جذام او طمّح الأجمال^(۹)
بدلاً من عصابة من قريش
أسلموني للخصم عند النضال
خذلوني و هم لذاك دعوني
ليس حامى الذمار بالخذال
حسرتاً إذ أطعت امرؤواتي

و عصيت النصيح ضلّ ضلالي
اما گویی توطئه‌گران قصد خروج از کمینگاه خویش را نداشتند، زیرا منافعشان رویارویی آشکار را ایجاب

۱- زبرقان بن بدر تمیمی سعدی یکی از صحابه و از رؤسای قوم خود بود. پیامبر اکرم ﷺ او را به جمع آوری صدقات قومه گماشت و تا زمان عمر بر این منصب باقی بود. در اواخر عمر بینایی خویش را از دست داد و در زمان معاویه درگذشت. وی مردی سخور و شاعر بود. (خیرالدین الزرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۴۱)

۲- عمر فروخ، تاریخ الادب العربی، ج ۱، بیروت - لبنان، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹، ص ۳۳۲

۳- رک ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۸، ص ۲۸۲-۲۸۷

۴- ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۶۰

۵- همان

۶- سعید بن عثمان در این مورد به وی هشدار داده بود. رک ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۸، ص ۲۶۴

۷- همان، ص ۲۶۵

۸- همان، ص ۲۷۱

۹- لخم و جذام و طیء از قبایل قحطانی یعنی عرب جنوب هستند (احمد امین، فجر الاسلام،

نمی‌کرد، بنابراین ناله‌ها، فریادها و استمدادهای شاعر بی‌ثمر ماند و در تنهایی و تاریکی زندان، زیر بار شکنجه‌های مرگبار، لحظه به لحظه خود را به مرگ نزدیک تر احساس می‌کرد از این رو چاره کار را در آن یافت که به قوم خود، یعنی عرب جنوب متوسل شود پس اشعاری سرود و آنان را به یاری طلبید؛ خون خبر به یمنیان رسید، در شام به جنبش در آمدند قریش که از ماجرا آگاهی یافتند، از اینکه رهایی وی به دست دشمن آنان باشد، برآشفتنند و به سوی یزید شتافتند و هر دو گروه شفاعت وی کردند تا آزاد شد. (۱)

فرزدق (۱۱۰) یکی دیگر از کاروانیان این راه است. او خالد بن عبدالله قسری (۱۲۶) - امیر عراقین در دوران خلافت هشام بن عبدالملک - را هجو کرد و خالد او را به زندان افکند.

در مورد علت دشمنی میان آن دو، داستانهایی گفته شده که از آن جمله این حکایت است: «فرزدق نزد خالد بن عبدالله قسری آمد و از او خواست که خونبهای چند نفر را از جانب وی بپردازد، اما خالد گفت: همان فرزدق، گویی می‌بینمت که با خسود گفته‌ای: نزد آن بی‌سروپای بی‌سروپازاده می‌روم؛ اگر چیزی به من دهد، او را فریفته و مالش گرفته‌ام و اگر چیزی ندهد، آبرویش می‌ریزم. من همان بی‌سروپای بی‌سروپازاده‌ام؛ هرطور می‌خواهی آبرویم را بریز! از این رو فرزدق اشعار بسیاری در هجو وی سرود» (۲).

بعضی از روایان، خصومت آن دو را به حادثه‌ای در دوران امارت خالد بر مکه مربوط دانسته‌اند خلاصه داستان چنین است که: خالد رئیس حاجیان خویش را به خاطر موضوع کوچکی مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. شخص مورد نظر برای شگایت به نزد سلیمان بن عبدالملک می‌رود و در درگاه خانه با فرزدق مواجه می‌شود و هر دو بر سلیمان وارد می‌شوند. فرزدق در این مجلس به خاطر زدن حاجب ابیاتی را در هجو خالد می‌سراید و سلیمان فرمان می‌دهد که خالد را تازیانه بزنند. فرزدق این تازیانه خوردن را دستمایه هجو نامه دیگری قرار می‌دهد و خالد کینه وی را به دل می‌گیرد و آنگاه که به امارت عراقین - بصره و کوفه - می‌رسد و رود عراق را حفر می‌کند، فرزدق بار دیگر او را آماج هجای خویش قرار می‌دهد پس او را دستگیر کرده، به زندان می‌افکند. (۳)

این دو روایت که به ظاهر بیانگر علت خصومت آنهاست، در حقیقت مشکلی را حل نمی‌کند زیرا هر دو مبهم هستند: اولی به این دلیل که پیشگویی خالد در مورد اعتقاد فرزدق نسبت به وی نشان دهنده سابقه دشمنی میان آن دو است، و روایت دوم به این دلیل که علت خشم فرزدق را برای رئیس حاجیان خالد بیان نمی‌کند، مبهم است. آیا امیری که حاجبش در موضوع ناچیزی همچون گشودن در، از فرمان او سرپیچیده است، مجاز نیست وی را کیفر دهد و آیا اگر در امری چنین کوچک از فرمان او سر بتابد، امیدوی هست که در کارهای بزرگ از او فرمان برد؟

بنابراین باید علت دشمنی آنان را در چیز دیگری جستجو کرد؛ چنانکه خود در برخی اشعار که در زندان سروده است از این موضوع پرده برمی‌گیرد و آن چیزی جز جنگ فرساینده قیسیان و یمنیان نیست زیرا خالد از قبیله یمنی بحیله و فرزدق قیسی است. او قصاید بسیاری در حبس سرود از جمله قصیده‌ای که در آن بنی مروان را به خاطر میل به یمنیان به باد ملامت می‌گیرد و مضر عراقین را به قیام فرا می‌خواند و شکایت به قیس شام می‌برد و آنان را برای دفع ذلت ستمکشی به یاری می‌طلبد، تهدید به قیام مضریان می‌کند و عزل خالد را می‌خواهد، چرا که او از حزب یمن است: (۴)

ولکننا نبکی تنهک خالد

محارم منا لا یحل حرامها

فقل لبنی مروان ما بال ذمة

وحرمة حل لیس یرعی زمامها

اری مضر المضرین قد ذل نهرها

ولکن قیسا لا یدل شامها

فمن مبلغ بالشام قیسا و خندفا

احادیث ما یشفی بیرء سقامها

احادیث منا نشتکیها الیهم

- ۱- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۸، ص ۲۸۰-۲۸۶
- ۲- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۲، ص ۲۳
- ۳- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۲، ص ۲۵-۲۶ و نیز ر. ک. یاقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۵۰-۵۱
- ۴- ایلیا الحاوئی، شرح دیوان الفرزدق، ج ۲، الطبعة الاولى، بیروت - لبنان، دارالکتب اللسانی، مکتبة المدرسه، ۱۹۸۳، ص ۴۵۱-۴۵۳

مُظَلَّمَةٌ يَغْشَى الْوَجْوهَ ظَلَامَهَا^(۱)
فإن من بهالم ينكرالضيم منهم
فيغضب منها كهلهما و غلامها
يعد مثلها من مثلهم فينكلوا
فيعلم اهل الجور كيف انتقامها
بغلباء من جمهورها مضرية
تزايل فيها أذرع القوم لاماها^(۲)
فغیر امیرالمومنین، با آنها
یما تیه حمقاء انت هشامها

فرزدق هنگامی که زندانی شد، گمان می‌کرد عذر و بهانه‌ای خواهد تراشید و نجات خواهد یافت. از این رو قصیده‌ای در مدح مالک بن منذر بن حارود عبیدی (سال ۱۱۰ هـ) و رئیس پلیس خالد در بصره سرود و او را به یاری طلبید^(۳) اما مالک توجهی به او نکرد، سپس قصیده‌ای در مدح خالد سرود و آهاجی منسوب به خود را انکار کرد و از او خواست که بند از وی بگشاید^(۴) اما این سودی نبخشید و شاعر همچنان در ظلمت زندان با غل و زنجیر و درد و اندوه دست به گریبان بود پس چاره کار را در این یافت که دست به دامان شخص خلیفه، هشام (۱۲۵ هـ) شود.^(۵)

سیر حوادث به او می‌فهماند که به سادگی از این بند نخواهد رست؛ و بندی که یک قوم بر دست و پایش محکم کرده‌اند جز به یاری همانها گشوده نخواهد شد؛ از این رو قوم خویش را به یاری فرا خواند.

به نظر می‌رسد مضر عراقین یا در مورد او کسوتاهی کردند و یا اینکه تلاششان در رهانیدن او بی‌ثمر بود، به همین سبب شاعر فریاد استغاثه خویش را

بر سر قیس شام می‌رساند. آنان به حرکت در آمده، با هشام سخن می‌گویند.
هشام فرمان به آزادی او می‌دهد. در خبر این وساطت، جمله‌ای از قول مضریان نقل شده است که به وضوح جبهه‌بندی شمال و جنوب را در داستان زندان فرزدق نشان می‌دهد: «کَلْهَا كَان نَاب من مضر او شاعر او سید و تب علیه خالد»^(۶)

ج - جرایم: منظور از جرایم در این بخش، جرایم ناشی از عصبیت است؛ زیرا جرایم عادی بحثی مستقل می‌طلبد. این عامل را باید مختص به عصر اموی دانست؛ زیرا گرچه عصبیت در دوران جاهلی در حکم نظام سیاسی - اجتماعی عرب است؛ اما در این دوران، قانونی که جرایم و کیفرهای مربوط به آن را به معنای مصطلح در نظامهای قانونی معین کند، وجود ندارد، بنابراین بدیهی است که حبس را به عنوان کیفری برای جرایم معین نشناسد.

علاوه بر این، نظام کیفری در عصر جاهلی با آنچه که در نظامهای حکومتی مألوف است، تفاوت دارد. کیفر غالب در داخل قبیله دیه و عفو در جرایم برون قبیله‌گی دیه و قصاص است و «خلع» سرنوشت کسانی است که قبیله به هر دلیل مایل نبود مسؤلیت جرم آنان را به عهده گیرد، بنابراین حبس در نظام کیفری آنان جایگاهی نداشت.

از سوی دیگر، روح سرکش عربها سبب می‌شد که از پذیرش دیه سرباز زنند زیرا آن را نوعی کاستی و حقارت می‌پنداشتند؛ چنانکه پذیرش قصاص نیز

برای خانواده منجرم سنگین بود. در هریک از این دو حالت دو طرف دست به سلاح می‌بردند و آتش جنگ شعله‌ور می‌شد. این جنگها کشتگان و اسیران بسیار، داشت که از، اسرای این جنگها در مبحث جنگ قبایل سخن گفتیم.

در صدر اسلام عصبیت جایی نداشت زیرا اسلام مبارزه با آن را وجهه همت خویش قرار داد و برافروزدگان آتش عصبیت را تارومار کرد و دین وسیله پیوند میان انسانها قرار گرفت .

اما در دوران امویان، امواج عصبیت در شهر و بادیه، طبقات مختلف مردم را فراگرفت و آنان را تا دوران جاهلیت به

۱- «مظلمة» بر وزن اسم فاعل یعنی کاری که انسان نمی‌داند از چه راهی باید به حل آن بپردازد. چنانکه عرب می‌گوید: امر مظلمه: لایدري من این یوتی اله، و به فتح میم (مظلمة) مصدر ظَلَمَ يَظْلِمُ است (این منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ماده ظلم)

۲- «غلباء» صفت برای «کتبیه» محذوف یعنی با لشکری عظیم و پیرومند (ایلیاالحاوی، شرح دیوان الفرزدق، ج ۲، ص ۴۵۳، و نیز رک این منظور، لسان العرب، ج ۱، ماده غلب، «لام» مخفف لام: انواع وسایل جنگ همچون: نیزه، کلاه خود، شمشیر و زره، مفرد: آن لاهه است (ابراهیم انیس، المعجم الوسيط، ماده لام)

۳- ایلیاالحاوی، شرح دیوان الفرزدق، ج ۲، ص ۲۶۴-۲۶۷ و ۲۶۷-۲۷۰

۴- هسمنان، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۶ و ص ۴۴۳-۴۴۵

۵- همان، ج ۲، ص ۴۷۴-۴۷۸ و ۵۴۶-۵۴۹

۶- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۱، ص ۳۳۸

عقب راند. از این رو بدون پرهیز از هیچ شرعی، یکدیگر را هجو کردند و مفاخر خود را به رخ هم کشیدند؛ به هم ناسزا گفتند و با یکدیگر جنگیدند و گروهی زنان گروه دیگر را دستمایه تعزل خویش کردند. در این وقایع بسیار اتفاق می‌افتاد که کسی کشته و یا مجروح شود. در این هنگام دولت خود را ناگزیر به دخالت می‌دید زیرا کوچکترین سستی در این زمینه آشوب و فتنه به دنبال داشت به همین سبب فتنه انگیزان را دستگیر کرده، به زندان می‌افکندند.

هُذَّبَ بِن حَسْرَمَ از جمله قربانیان این جهالت کور است. وی شاعری سخنور و راوی شعر حطیثه بود.^(۱) خانواده او در شعر و شاعری پیشینه‌ای دیرین داشت و ابوالفرج اصفهانی^(۲) و مرزبانی^(۳) هنر شاعری وی را ستوده‌اند.

او به جرم قتل زیاده بن زید بن مالک زندانی شد و پس از سه^(۴) و به قولی پنج یا شش سال^(۵) به قصاص خون وی کشته شد.

اختلاف میان خانواده این دو مرد زمانی آغاز شد که بین هدبه و زیاده مسابقه اسب دوانی ترتیب دادند؛ در این مسابقه یکی از دو طرف به نیرنگ متوسل می‌شود و پس از آن هر یک در مورد خواهر دیگری غزل می‌سراید^(۶) و اشعار فخر آمیز رد و بدل می‌کنند و هر طرف می‌کوشد بر دیگری فایز آید^(۷).

هدبه پس از کشتن زیاده می‌گریزد و مخفی می‌شود. سعید بن عباس^(۸) سال (۵۹) که در آن زمان والی مدینه بود، خانواده و عموی او را دستگیر و زندانی

می‌کند؛ او به ناچار تسلیم می‌شود و سعید خانواده وی را آزاد می‌کند.

هدبه تا زمان بلوغ فرزند زیاده «مسور» در زندان می‌ماند و پس از آن قصاص می‌شود. ابوالفرج می‌گوید: «کان هدبه اشعر الناس منذیوم دخل السجن إلى أن أُقید منه»^(۹)؛ اما جز اندکی از حبسیات وی را ذکر نمی‌کنند که بیشتر آن اشعاری است که در راه رفتن به قتلگاه سروده است. در این اشعار هدبه عرب اصیلی است که وحشت مرگ او را به هراس نمی‌اندازد؛ چنانکه خطاب به پدر و مادر خود که با پریشانی نظاره‌گر صحنه اعدام وی بودند، می‌گوید:

أبلیانی^(۱۰) الیوم صبراً منکما
ان حزنأ، ان بدا، بادجی شَر
لا أرانی الیوم إلا میتا
ان بعد الموت دارالمستقر

إصبراً الیوم فانی صابر

کَل حَجّی لقضاء و قدر

وقایع عرب در این دوران یادآور جنگهای دوران جاهلی است؛ به طوری که خواننده آن لحظاتی از یاد می‌برد که این حوادث مربوط به زمانی است که دهها سال از ظهور اسلام و تشکیل حکومت گذشته است؛ از جمله این وقایع، «روز هرامیت» است. هرامیت مجموعه‌ای از چاهها در ناحیه دهننا^(۱۱) است که^(۱۲) در آنجا جنگی میان قبیله ضباب و جعفر بن کلاب روی داد. این جنگ به کشته شدن سه نفر از قبیله جعفر منجر شد.

آنگاه که خبر به عبدالملک بن مروان

۱- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۱،

ص ۲۰۱ و البغدادی، خزانه الادب، ج ۴، ص ۸۴

۲- همان، ص ۲۵۷

۳- معجم الشعراء، و معمه المؤلف و المختلف،

تصحیح و تعلیق دکتر ف. کرنکو، القاهرة،

مکتبه القدسی، ۱۳۵۴، ص ۴۸۳

۴- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۱،

ص ۲۶۷

۵- المرزبانی، معجم الشعراء، ص ۴۸۳

۶- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۱،

ص ۲۵۸-۲۶۲

۷- همان، ص ۲۶۳

۸- یکی از صحابه و امرای فاتح است، در دامان

عمر بن الخطاب تربیت شد و در جوانی عثمان او را

به ولایت کوفه گماشت؛ چون به آنجا رسید

خطبه‌ای ایراد کرد و آنان را به تفرقه طلبی و

اختلاف متهم نمود؛ از این رو شکایت او به عثمان

برند، عثمان او را به مدینه فرا خواند. وی تا زمان

شورش علیه عثمان در مدینه بود و در آن واقعه از

او دفاع کرد و چون عثمان کشته شد به مکه رفت و

تا خلافت معاویه در آنجا باقی ماند. معاویه او را به

ولایت مدینه گماشت و تا زمان مرگ ابن‌منصب را

عهده‌دار بود (خیرالدین الزرکلی، الاعلام، ج ۳،

ص ۹۶

۹- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۱،

ص ۲۶۵-۲۶۷ و ۲۷۵ و المرزبانی، معجم الشعراء،

ص ۴۸۳

۱۰- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۲۱،

ص ۲۷۲

۱۱- کویری است میان نجد و یمن و آن را ربع

الخالی نیز نام دهند (علی اکبر دهخدا، لغت نامه،

ماده دهناء)

۱۲- یساقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۵،

ص ۳۹۶

رسید، فرمان داد درآج بسن زرعه ضبانی (۷۵) سلسله جنبان کشتار این روز را دستگیر کرده، به زندان افکنند و سپس او را اعدام کرد^(۱) درآج از شاعران و قهرمانان دوره اسلامی بود^(۲). وی در زندان اشعاری سرود که سرشار از اندوه است و احساسات قبیله‌ای در آن موج می‌زند^(۳).

حادثه چنین آغاز شد که جلیل بن شدید جعفری می‌خواست در این ناحیه چاهی حفر کند اما اسود بن شقیق ضبانی از کار او جلوگیری کرد. کار آنان به زد و خورد کشیده شد. در این درگیری مرد جعفری مجروح شد. قبیله ضباب برای دفع شر پیشنهاد قصاص کردند اما بنی جعفر نپذیرفتند و گفتند^(۴) «جز به زور، حق خویش را باز نمی‌ستانیم»^(۵) و بدین گونه جنگ در گرفت.

عبدالله بن عمر بن عمرو بن عثمان بن عفان (۱۲۰)، ملقب به عرجی، نیز در این زمره جای می‌گیرد. او شاعری غزلسرا از مکتب عمر بن ابی ربیع (۹۳) است و این بیت مشهور از اوست:

أضاعونی و أی فتی أضاعوا
لیوم کرهیه و سداد ثغر^(۶)

وی قهرمانی شجاع بود که در جنگ با رومیان مفاخر بسیار آفریده و جان و مال خود را در این راه در طبق اخلاص نهاده بود.^(۷)

محمد بن هشام مخزومی، دایی هشام بن عبد الملک خلیفه اموی، او را به جرم کشتن یکی از بردگانش^(۸) به زندان افکند^(۹). در مورد علت کشتن آن برده اخبار مختلفی نقل شده است^(۱۰)؛ اما علت

قتل وی هر چه باشد، محمد بن هشام که مدت‌ها برای گوشمالی عرجی به دنبال بهانه می‌گشت، دستاویز مناسبی یافت و او را به زندان انداخت^(۱۱)؛ زیرا عرجی از همان زمان که هشام محمد را به امارت مکه و طائف گماشت، زبان به هجو وی گشوده و زنان خانواده او را دستمایه غزل سرایی خویش کرده بود.^(۱۲)

آنچه گذشت خلاصه اخباری است که درباره سبب زندان عرجی و اختلاف وی با محمد بن هشام ذکر کرده‌اند اما داستان به اینجا ختم نمی‌شود، زیرا پژوهشگران اتفاق نظر دارند که تغزل او به زنان این خاندان مخزومی، به علت علاقه‌اش نسبت به آنان نبوده^(۱۳)، بلکه این کار را بقصد ریختن آبروی محمد بن هشام می‌کرد، بنابراین باید در پس پرده این هجو و تغزل عامل دیگری باشد، عاملی که در برخی اخبار شاعر به طور گذرا - آن اشاره شده است؛ ابوالفرج می‌گوید: «محمد بن هشام دایی هشام بن عبد الملک بود. وقتی هشام به خلافت رسید، او را به ولایت مکه گماشت و به او نوشت امارت حج را نیز به عهده گیرد؛ از این رو عرجی در اشعار بسیاری او را هجو کرد.»^(۱۴)

بنابراین عامل اصلی اختلاف، رقابت سیاسی بر سر ولایت و امارت است، اما بر خلاف آنچه از خبر مذکور بر می‌آید، این رقابت با ولایت محمد آغاز نشد بلکه ریشه‌های عمیقی در تاریخ امارت حجاز داشت.

ویلیام نقولا شقیق در کتابی که در

۱- عبدالعزیز الحلفی، ادباء السحون، دارالکتاب،

ص ۹۶-۹۷

۲- خیرالدین الزرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۳۳۷

۳- عبدالعزیز الحلفی، ادباء السحون، ص ۹۶

۴- عبدالعزیز الحلفی، ادباء السحون، دارالکتاب،

ص ۹۶-۹۷

۵- همان، ص ۹۶

۶- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱، ص ۳۳۹

و این قتیبه، الشعر و الشعراء، ج ۲،

۷- طه حسین، المجموعة الکاملة، ج ۲، بیروت -

لبنان، الشركة العالمیة للکتاب، ۱۹۸۰،

ص ۲۴۶-۲۴۷

۸- مولی

۹- بنابه روایت ابن قتیبه در الشعرو الشعراء کسی

که او را به زندان انداخت ابراهیم بن هشام مخزومی

بود، اما به دلیل تواتر روایت اول و نیز به سبب

اقتران زمان حبس عرجی با امارت محمد، روایت

اول صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا حبس عرجی در

سالهای بین ۱۱۴ هـ آغاز ولایت محمد ۱۲۰ هـ سال

وفات عرجی بوده است، در حالی که ابراهیم در

سال ۱۱۵ هـ از ولایت عزل شد (زرک خیرالدین

الزرکلی، الاعلام، ج ۱، ص ۷۸ و ج ۷، ص ۱۳۱

۱۰- زرک ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱،

ص ۳۹۶-۳۹۷

۱۱- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱،

ص ۳۹۲-۳۹۶

۱۲- همان، ص ۳۹۲

۱۳- ولیم نقولا شقیق، المرجمی و شعرالغزل فی

العصرالاموی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالافتاح

الجديدة، ۱۹۸۶-۱۹۸۷ م، ص ۴۱۶ و ۴۹۹، و

طه حسین، المجموعة الکاملة، ج ۲، ص ۲۵۱ و

ریچیس بلاشیر، تاریخ الادب العربی، ترجمه ابراهیم

الکیلانی، الطبعة الثانیة، دمشق دارالفکر، ۱۹۱۴

هق / ۱۹۸۴ م، ص ۷۶۴

۱۴- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱، ص ۳۹۲

مورد عرجی به نگارش در آورده است، با بررسی تاریخ امارت حجاز پرده از حقیقت بر گرفته و به این نتیجه رسیده است که علت اصلی اختلاف عرجی با محمد، رقابت سیاسی میان بنی مخزوم و آل عثمان بر سر امارت بوده است و ریشه‌های این اختلاف را به سال ۵۷۵ برگردانده و می‌گوید:

«در سال ۵۷۵ میان ابان بن عثمان و حارث بن خالد مخزومی بر سر رهبری حج اختلاف بود و در فاصله سال‌های ۸۲ تا ۸۳ ابان از امارت مدینه عزل شد و هشام بن اسماعیل مخزومی به جای وی نشست»^(۱)؛ افزون بر این، او معتقد است که عرجی قصیده غزلی خود را در مورد جیداء، مادر^(۲) محمد بن هشام، که در آن می‌گوید:

عوجی علینا ربة الیهودج

إنک ان لاتفعلی تحرجی

در حوالی سال ۵۸۷، یعنی قبل اینکه محمد به امارت رسد سروده است.^(۳)

و شاید غزل او در مورد امّ الأوقص، مادر محمد بن عبدالرحمن مخزومی قاضی، و تلاش برای دیدنش^(۴)، بخشی از توطئه او برای در هم شکستن شخصیت این خاندان مخزومی است، چنانکه داستان حبس او نیز بخشی از جنگ درون خانوادگی امویان است؛ جنگی که چیزی جز تداوم عصیبت قبیله‌ای نیست.

عرجی به پشتگرمی جانفشانیهای خود در جهاد و خویشاوندی با عثمان و خلیفه وقت، هشام که از پسر عموی او محسوب می‌شد، در زندان نیز دست از شیوه پیشین خود برداشت و همچنان به

هجو محمد و غزلسرایسی در مورد زنان خانواده وی ادامه داد. زندان و شکنجه، روحیه سرکش او را در هم شکست و هرگز دست تذلّل به سوی محمد دراز نکرد. او گمان می‌کرد خلیفه پسر عموی خود را در برابر دشمن تنها نخواهد گذاشت و قبایل عرب از رفتار محمد با نواده خلیفه و سرورشان به خشم خواهند آمد و او را از چنگال دشمن نجات خواهند داد، چنانکه می‌گوید:^(۵)

سینصرنی الخلیفة بعد ربی

ویغضب حین یخبر عن مساقی

و تغضب لی باجمعها قصی

قطین البیت والذّمث الرّقاق^(۶)

بمجمع السیول اذا تنحی

لثام الناس فی الشعب الغماق^(۷)

او این ابیات را هنگامی سرود که محمد بن هشام او و دوستش حصین بن غریب حمیری را در بازار گندم فروشان مکه بر روی پلاسی نشانید و بر سر و روی آنها روغن ریخت و «هرگاه عرجی به بیت سوّم (بمجمع السیول ...) می‌رسید، رو به ابن غریب می‌کرد و فریاد می‌زد: «یا غریب اُجیاد، یا غریب اُجیاد»^(۸) و بدین گونه بنی مخزوم را که در اُجیاد^(۹) سکونت داشتند به خاطر اینکه از ساکنان ابطح نیستند، تحقیر می‌کرد.^(۱۰)

اما خلیفه و هیچ یک از قبایل عرب به یاریش برخاستند و عرجی پس از نه

یشب بأمّ محمد بن هشام و می من بنی الحارث بن کعب و يقال لها جیداء». علاوه بر این از جهت زمانی نیز روایت اغانی به صحت نزدیکتر است؛ زیرا محمد در سال ۱۱۴ به امارت رسید و بنا به قول نقولا شقیر این قصیده در سال ۸۷ سروده شده است و فاصله زمانی میان این دو تاریخ نزدیک به ۳۰ سال است و این احتمال بسیار است که محمد بن هشام از جهت سنی و موقعیت اجتماعی فرد قابل توجهی نبوده باشد.

۳- العرجی و شعر الغزل فی العصر الاموی، ص ۴۹۹

۴- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۲

۵- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱، ص ۳۹۷-۳۹۸

۶- «قطین» ساکنان در خانه و مجاوران مکه و ساکنانش. این لفظ اسم جمع و نیز جمع قاطن است (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ماده قطن) و منظور از «بیت»، بیت الله الحرام است، و الذّمث: زمین نرم و هموار و نیز ریگزاری است که در هم فشرده نباشد (همان، ج ۲، ماده دمث) و رقاق: با فتنه: زمین صاف، هموار و گسترده‌ای که در زیر پوششی سخت، خاکی نرم دارد و اصمعی می‌گوید: رقاق زمین نرم بدون ریگ است. (همان، ج ۱۰، ماده رقق)

۷- شعب جمع شعبه، بخشی از مسیر آب و درّه که منشعب شود یعنی از مسیر خود منحرف گردد (همان، ج ۱، ماده شعب)

۸- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱، ص ۳۹۷-۳۹۸

۹- نام جایی در مکه که پس از صفا قرار گرفته است (ساقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۰۵)

۱۰- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱، ص ۳۹۸

۱- العرجی و شعر العزل فی العصر الاموی، ص ۴۱۵-۴۱۶

۲- در اصل مرجع «إمرأة» ذکر شده است، اما در اغانی، ج ۱، ص ۳۹۳ آمده است: «كان العرجی

سال حبس در زندان جان سپرد.^(۱)

مزاحم بن عمرو بن حارث (۱۲۰) نیز به سبب جرمی که نسبت به مردی از قبیله بنی جعدده مرتکب شده بود به زندان افتاد. وی شاعری فصیح بود که جریره او را می‌ستود و بر دیگران ترجیح می‌داد.^(۲) داستان از آنجا آغاز شد که میان او و مرد جعدی به خاطر آب اختلاف افتاد و کار به ناسزاگویی و زد و خورد با عصا کشید. مزاحم با زدن ضربه‌ای از ناحیه سر او را مجروح کرد، بنوجده شکایت به سلطان بردند، از این رو «مزاحم» مدتی طولانی زندانی شد.^(۳)

غیرت مردان نسبت به زنان از جمله عواملی است که در منازعات میان قبایل نقش مهمی را بازی می‌کرد زیرا برای عرب هیچ چیز اهانت آمیزتر از اینکه کسی معترض زنان ایشان شود، نبود؛ تا جایی که برای دفاع از حریم زنان خویش جان فدا می‌کردند. بنابراین گاهی زنان منشأ اختلاف و گاه وسیله کوبیدن طرف مقابل بودند.

در مورد اول می‌توان از مزارین سعید فقوسی نام برد. وی به روایتی از مخضرمان دولت عباسی و اموی و به روایتی دیگر از شاعران عصر اموی است.^(۴) مزار و برادرش بدر، که او نیز شاعر بود^(۵)، به سبب حمله به شتران بنی عبس دستگیر و زندانی شدند. بدر در زندان مرد و مزار بسا وساطت بعضی از سران قریش آزاد شد.^(۶)

آغاز اختلاف به روایت اغانی چنین است: «مزار بن سعید نزد حصین بن براق

عبسی آمد و در کنار خیمه‌ها ایستاد و با زنان شروع به سخن گفتن کرد و برای آنان شعر خواند. مردان که در کنار آب گرد آمده بودند، او را دیدند و گمان کردند برای آنان موعظه می‌گوید. او زنان را ترک کرد و به نزد مردان آمد. یکی از آنها گفت: «مزار تو در کنار خیمه‌های ما توقف می‌کنی و برای زنانمان شعر می‌خوانی.» او گفت: «از آنها سؤال می‌کردم.» بدین گونه میان آنان سخنانی درشت رد و بدل شد و آنها بر او حمله بردند و او را زدند و شترش را پی‌کردند.^(۷) پس از این واقعه کار دو قبیله به جنگ کشید. در این جنگ عبسیان شکست خوردند. بعضی کشته و بعضی مجروح شدند و فقمس ناچار به پرداخت دیه سنگینی شد، این امر بدر، برادر مزار را به خشم آورد، به همین سبب مزار را تحریک کرد و به شتران عبس یورش بردند و داستان حبس پیش آمد.^(۸)

برای مورد دوم، که زنان دستاویز کوبیدن طرف مقابل واقع می‌شدند، ابن دمینه (۱۳۰) را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم. او عبدالله بن عبیدالله از بنی عامرین تیم الله است. بیشتر شعر وی را غزل و فخر تشکیل می‌دهد.^(۹) مصعب بن^(۱۰) عمر و شلولی به خونخواهی برادرش مزاحم^(۱۱) (۱۲۵) او را به قتل رساند، زیرا ابن دمینه به انتقام خیانت همسرش و سرودن قصیده‌ای که این خیانت را برملا می‌کرد، او را کشته بود.

بنابراین علت اختلاف چیزی جز داستان خیانت نیست و این خبر که

ابن‌دمینه همسر و فرزند دختری را که از این زن داشت به قتل می‌رساند، نیز دلیلی بر صحت این مدعاست، اما بررسی قصیده‌ای که مزاحم در مورد ماجرای این خیانت سرود و بدان مشهور شد، از خصومتی دیرین میان این دو مرد خبر می‌دهد، زیرا این قصیده وصف یکی از ماجراهای عشقی معمول در میان آنها نیست؛ چرا که شاعر به صراحت دشمنی خود با ابن دمینه و قسوم وی، بنی تیم‌الله را اعلام می‌کند؛ در قسمتی از این قصیده

۱- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱، ص ۳۹۶

۲- همان، ج ۱۹، ص ۱۰۴

۳- همان، ص ۱۰۷

۴- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۰، ص ۳۶۷

۵- همان، ص ۳۷۲

۶- همان، ص ۳۶۸، در همین مرجع ص ۳۷۱

آمده است که: «كان المزار و اخوه بدر اطمین»

۷- همان، ص ۳۶۷

۸- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۶۸

۹- خیرالدین الزرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۱۰۲

۱۰- یکی از شاعران خوش ذوق دوران امویان

است. حکومت به جرم قتل ابن دمینه او را زندانی

کرد؛ اما پس از چندی به صنعاء گریخت

(عبدالعزیز الحلفی، ادباء السجون، ص ۹۰-۹۱)

۱۱- او مزاحم بن عمر و شلولی از شاعران

عصر اموی است. (خیرالدین الزرکلی، الاعلام، ج ۷،

می‌گوید: (۱)

يابن الدّمينة و الاخبار يرفعها

و خدالتجاب و المحقور يخفيها (۲)

يابن الدّمينة ان تغضب لما فعلت

فطال خزیک او تغضب موالیها

جاهدت فيها لکم ائی لکم ابدأ

أبغی معا یکم محمداً فأتیها

فذاک عندی لکم حتّی تغیبی

غیراء مظلمة هارنوا حیها (۳)

پس از این چنان پرده دری می‌کند که

عرق شرم بر پیشانی هر آزاده‌ای می‌نشیند.

گویی قصد آن دارد که ابن دمینه را،

چنگالهای خشمگین هجو خود پاره پاره

کند، چنانکه بار دیگر قدرت سر

برافراشتن در میان مردمان نداشته باشد؛

اما هجو او منحصر به ابن دمینه نمی‌شود

بلکه همه بنی تیم الله را در برمی‌گیرد؛

زیرا در همین قصیده همه زنان قبیله یاد

شده را با سخنانی که در زشتی کمتر از

شعر او در مورد همسر ابن دمینه نیست

هجو می‌کند.

بنابراین او به صراحت هدف از

دیدارهای خود با این زن راه اعم از اینکه

حقیقت باشد یا ادعا، بیان می‌کند؛ او هرگز

مدعی عشق این زن نیست؛ بلکه قصد

ریختن آبروی خانواده وی را دارد چرا که

بر خود واجب کرده است تا جان در بدن

دارد به تعمد در جستجوی معایب آنان

برآید و دامشنان را به ننگ بیالاید.

بنابراین سبب اصلی خصومت، زن نیست

بلکه او وسیله‌ای برای ضربه زدن به

دشمن دیرینه است.

از سوی دیگر، شاعر نه تنها کوششی

در پنهان کردن جرم خود نمی‌کند بلکه آن

را در محافل و مجامع اعلام می‌کند، حال

آنکه شیوه معمول در این موارد پنهانکاری

است، مگر اینکه هدف رسوا ساختن فرد

باشد و در قصه ابن دمینه نیز این مقصود

آشکار است. بنابراین ابن دمینه و بنو

تیم الله هدف اصلی تیرهای هجو مزاحم

هستند و ریشه اصلی خصومت را باید در

میان یکی از اسباب شایع بین آنها

همچون: نزاع بر سر آب و مرتع،

مسابقه و موارد مشابه آن جستجو

کرد.

به هر حال ابن دمینه مخفیانه مزاحم را

به قتل می‌رساند، بدون اینکه اثری از

سلاح بر جسم وی به جا بگذارد؛ از این رو

مدتی به زندان می‌رود اما چون سندی بر

جرم او به دست نمی‌آید پس از چندی

آزاد می‌شود. قبیله دو طرف مدتی دراز بر

سر این ماجرا به جنگ می‌پردازند و

سرانجام ناگزیر صلح می‌کنند، تا اینکه

برادر مزاحم به حد بلوغ می‌رسد و به

تحریک مادرش ابن دمینه را به قتل

می‌رساند. (۴)

* حاصل آنکه عصیبت یکی از

مهمترین عوامل حبس سخنوران عرب از

عرب از عصر جاهلی تا اواسط قرن سوم

است.

این عامل در سه مظهر متجلی

می‌شود که عبارتند از: اسارت در

جنگ میان قبایل متخاصم، هجو و

جرایم ناشی از اختلافات اعضای قبایل

مختلف.

۱- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۹۹

۲- برفهها: آشکار می‌کند و می‌پراکند. و خد: به

شتاب رفتن، از و خد البغیر. به سرعت ره پیمود و

گامهای بلند برداشت، محقور: ذلیل (ابراهیم انیس و

... المعجم الوسیط، ذیل مواد یاد شده)

۳- هار: ازهار البناء و تمهؤر: ساختمان

فروریخت... گفته می‌شود بثر هائر و هار و هار و

مهار (الحسین بن محمد المعروف به الراغب

الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، الطبعة

الثانیة، ایران، دفتر نشر الکتاب، ۱۴۰۴، ماده هار)

۴- عبدالله بن عبدالله بن الدمینة، الدیوان، صنعة

ابی العباس ثعلب و محمد بن حبیب، المقدمة،

ص ۱۶-۱۷

